

زمان تغییر: مردان و فمینیسم

زنان خود قوی، جسور و شجاع‌اند، اما مردان و پسران نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در پایان دادن به نابرابری جنسیتی دارند... هنگام واداشتن جامعه به تغییر فرارسیده است. (فومزیل ملامبو‌انگوکا، معاون دبیرکل سازمان ملل متحد، مارس ۲۰۱۴)

نامه سرگشاده فومزیل ملامبو‌انگوکا به مردان و درخواست یاری از آن‌ها در پیکار زنان برای برابری جنسیتی در زمان مناسبی نوشته شد.

طی چند دهه گذشته در شیوه زندگی بسیاری از زنان در سرتاسر دنیا دگرگونی‌های اساسی به وقوع پیوسته است. آنان به شکلی بی‌سابقه و پرشمار وارد بازار کار شده و علیه تعصب، تبعیض و نابرابری جنسیتی و خشونت مبارزه کرده‌اند. دختران نه تنها در بسیاری از کشورها به مدرسه می‌روند، بلکه هم‌سطح و چه‌بسا بهتر از پسران و مردان جوان درس می‌خوانند. مجموعه‌ای از قوانین جدید در سطح ملی و بین‌المللی برای حفاظت از حقوق زنان تصویب شده است.

اما همزمان نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی فزونی گرفته، همراه و هم‌دست با محافظه‌کاری رو به رشد مذهبی و فرهنگی تهدید به تضعیف دستاوردهای زنان کرده‌اند.

گزارش اخیر سازمان ملل نشان می‌دهد که پیشرفت‌های به‌دست‌آمده طی بیست سال اخیر برای کاهش فقر در جهان، به دلیل قصور و واماندگی در مبارزه با نابرابری فزاینده و ناکامی در تقویت حقوق زنان، در خطر بازگشت به روندی معکوس است.

اما بعضی امور اصلاً تغییر نکرده‌اند. اکثر مناصب قدرت و اقتدار همچنان در اختیار مردان است. در خشونت مردان علیه زنان که از مرزهای جغرافیایی، طبقاتی و نژادی فراتر می‌رود هیچ نشانی از کاهش دیده نمی‌شود. به زنان و دختران در بسیاری از کشورها همچنان به مثابه شهروندان درجه‌دو نگریسته می‌شود؛ به خصوص اگر فقیر، سیاه‌پوست یا اقلیت نژادی باشند.

با وجود تمام این‌ها یکی از پیامدهای دگرگونی در زندگی زنان این است که سرمشق و الگوی سنتی مرد بودن — رهبر مقتدر و تأمین‌کننده اصلی خانواده — نه تنها از طرف زنان «جسور و شجاعی» که به ندای فومزیل ملامبو انگوکا پاسخ داده‌اند، بلکه از سوی برخی مردان نیز به تدریج مورد پرسش و تردید قرار گرفته است. مردانی همچون آنتونی و پاسکال که در ادامه این کتاب با آن‌ها آشنا خواهیم شد. آنتونی ناگزیر فراگرفت این باور را که همسرش، جنین، مجبور است به تمام دستورات او عمل کند کنار بگذارد؛ و پاسکال دریافت که همچون پدرش دارد به مردی خشن و زورگو تبدیل می‌شود و برای اجتناب از این وضعیت هیچ کاری از دستش برنمی‌آید.

این دسته از مردان، که تعدادشان در نقاط مختلف جهان رو به افزایش است، نمی‌خواهند آن کرداری را اختیار کنند که در بسیاری از مردان دیگر شاهدش هستند، یعنی خشونت ناشی از استیصال و عجز. آن‌ها اقتدار و استیلا بر زنان را تجربه می‌کنند، اما درمی‌یابند که این تجربه لزوماً باعث خوشبختی و سعادت آن‌ها نیست.

در بسیاری از کشورها دختران و زنان به رغم وجود موانع بسیار، همچنان شمار روبه‌رشد انتخاب‌هایشان را حفظ کرده‌اند درباره اینکه چه کسی می‌تواند باشند و چگونه می‌توانند خود را نشان دهند، مادامی که عموماً مردان و پسران الگوهای سختگیرانه‌ای درباره معنای مرد بودن دارند. دلیل این مسئله به بیان تاد مینرسون از کمپین «روبان سفید»، متشکل از مردان مخالف خشونت علیه زنان، تا حدودی بدین خاطر است که «با عضویت در گروه غالب، فاقد آن سابقه مبارزاتی و تحلیلی‌ای خواهید بود که در منظر گروه مغلوب وجود

دارد. این دید و منظر چیزی طبیعی و ذاتی نبوده و آموخته نیز نمی‌شود. از پدرانمان نیز به ما نخواهد رسید.»

آن‌چنان که در ادامه کتاب خواهیم دید، جایگزین‌هایی موجود است. مردان نیز می‌توانند تغییر کنند. آنتونی و پاسکال با دیدن شیوه‌های دیگری از فکر کردن و رفتار کردن توانستند راهی بیابند تا به شخصی که خود می‌خواستند بدل شوند - به علاوه در زندگیشان از حضور و موهبت زن‌ها نیز بهره‌مند شدند.

همچنین توجه مردان به شیوه‌هایی جلب شده است که می‌توانند در قالب آن‌ها از برابری جنسیتی حمایت کنند؛ از جمله کمپین «مرد بهر زن»، وابسته به بخش زنان سازمان ملل، که از مردان می‌خواهد قدم پیش بگذارند و حمایت خود را از حقوق زنان اعلام کنند.

اما تحقق این تغییرات به هیچ وجه ساده و سراسر است نیست. بین مردانی که از فمینیسم و برابری جنسیتی حمایت می‌کنند و مردان دیگری که با پیوستن به جنبش «حقوق مردان» واکنش نشان داده‌اند، تفاوت‌هایی اساسی وجود دارد. این دسته از مردان احساس می‌کنند به نیازها و نظراتشان در منازعات حول برابری جنسیتی بی‌توجهی می‌شود - و فمینیسم را مقصر این امر می‌دانند. آن‌ها می‌خواهند صدایشان شنیده شود، صدایی که از قضا عموماً با قهر و خشم علیه زنان همراه است.

در حال حاضر در بسیاری از نقاط جهان فمینیسم در حال احیا و تجدید فعالیت است. ولی فمینیست‌ها نگران‌اند که حرکت مردان در جهت برابری جنسیتی آزادی و اصالت عمل را از جنبش حقوق زنان سلب کند.

این کتاب کندوکاوی است در این گرایش‌ها، تمایلات و ایده‌های بعضاً متناقض و همچنین از زنان و مردانی که درباره برابری جنسیتی دیدگاهی مشابه دارند دعوت می‌کند تا از گسترش انقلاب فمینیستی جهت شمول مردان در مقیاسی وسیع‌تر حمایت کنند؛ بدون از دست دادن تمرکز بر مسئله زنان که در قلب این جنبش است.

فمینیسم و مردان در مبارزه برای برابری جنسیتی: اتفاق یا انفصال؟

ماریسا ویانا داسیلوا و اُزالدو مونتایا تالریا هر دو خود را بخشی از این انقلاب می‌دانند. ماریسا بخشی از موج جوان فمینیستی‌ای است که جهان را فراگرفته و اُزالدو یکی از

آن مردانی است که قاطعانه، بر مبنای یک سنت فمینیستی، در راه برابری جنسیتی مبارزه می‌کنند و تعدادشان رو به افزایش است.

ماریسای برزیلی نمی‌تواند دقیقاً مشخص کند که چه زمانی به یک فمینیست تبدیل شد. اما اطمینان دارد که بذره‌های آن در سنین جوانی در وجودش کاشته شدند: «من متوجه بودم که در خانواده‌ام بین مردان و زنان تفاوت‌هایی وجود دارد — برای مثال، برادرانم بسیار بیشتر از من و خواهرانم آزادی داشتند. آن‌ها اجازه داشتند که برای فوتبال بازی کردن به روستاهای مجاور بروند، اما ما این اجازه را نداشتیم. مادرم هیچ‌گاه خواندن و نوشتن یاد نگرفت، پدرم بود که تمام دارایی ما را در تملک داشت و اقتصاد خانواده را اداره می‌کرد.»

ماریسا از منطقه دورافتاده‌ای در آمازون می‌آید. از آنجا که مدرسه‌ای وجود نداشت، او تا یازده سالگی به مدرسه نرفت. سپس همراه برادرش برای تحصیل نزد خواهرشان، که ازدواج کرده بود، به شهر آمدند. ماریسا، در حالی که برادرش برای فهم درس دست و پا می‌زد، سخت درس خواند و در عرض یک سال عقب‌افتادگی از هم‌شاگردی‌هایش را جبران کرد. اما این موفقیت هیچ تغییری در زندگی خارج از مدرسه ایجاد نکرد:

هرچقدر هم که باهوش بودم، بر خلاف برادرم، اجازه نداشتم بیرون از خانه بازی کنم — حتی اگر اول تکالیف مدرسه و وظایف داخل خانه را انجام می‌دادم. وقتی من و برادرم چهارده و پانزده سال داشتیم خواهرم برای سه ماه به ایالات متحده رفت و مسئولیت من را به برادرم سپرد. برادرم طبق دستور دیکته‌شده، پس از بیرون رفتن در ساعت شش مرا در خانه حبس می‌کرد. خواهرم گفت این کار برای حفظ امنیت خودم است. فکر می‌کنم همین آگاهی نسبت به تفاوت آزادی عمل پسرها و دخترها و درک بی‌عدالتی مستور در آن، یکی از دلایلی بود که موجب شد امروز خود را فمینیست بنامم.»

ماریسا در حال حاضر در نیویورک و در برنامه فمینیست فعال جوان در انجمن توسعه حقوق زنان مشغول به کار است.

اُزوالدو موتایا تالریا، اهل نیکاراگوئه، می‌گوید که منشأ پیوند او با فمینیسم در فعالیت مشترک او با زنان برای تغییرات اجتماعی طی انقلاب است:

ایجاد انگیزه و تحرک جهت شمول مردان از جانب سازمان‌های فمینیستی آغاز شد. همکاران فمینیست تمام مدت به ما انتقاد می‌کردند. اما بحث ما صرفاً حمایتی ساده‌لوحانه و خام از شراکت مردان در فمینیسم نبود، بلکه مباحثات و مناظرات سیاسی شدیدی را در بر می‌گرفت. برخی از زنان اکراه و نارضایتی بیشتری [نسبت به پذیرش و شرکت مردان در تشکیل‌یابی فمینیستی] از خود نشان می‌دادند؛ اما برخی دیگر با پذیرش بحث از آن حمایت می‌کردند. با این همه هیچ طرفی واجد و صاحب حقیقت تام نیست. فعالیتیمان [در راستای دستیابی به برابری جنسیتی] به زنان ثابت کرد که مشارکت و حضور مردان در جنبش ضروری است. برای مثال، مردان می‌توانستند به بخش‌هایی از جامعه دسترسی داشته باشند که برای یک زن چندان آسان نبود - مثلاً پلیس و ارتش. به واسطه تاریخ طولانی تعصب جنسیتی در کشور ما بعضی از مردها درباره برابری جنسیتی صحبت کردند و بقیه نیز به آن‌ها گوش دادند. ما با قبولاندن این نکته به مردان که حمایت از زنان در عین حال به نفع ما نیز خواهد بود، راهی جایگزین پیش رویشان قرار دادیم. به آن‌ها گفتیم می‌توانید همچنان مرد مانده و در عین حال دیدگاه فمینیستی را بپذیرید. مردان دیگر نیز به واسطه شما متوجه تغییر خواهند شد.»

اُزوالدو در حال حاضر هماهنگ‌کننده شبکه من‌اینگیج است، اتحادی جهانی از سازمان‌های غیردولتی و نمایندگان سازمان ملل که در پی جلب همکاری مردان و پسران برای دستیابی به برابری جنسیتی است.

حمایت اُزوالدو و ماریسا از حقوق زنان هر دو ناشی از آگاهی به بی‌عدالتی اجتماعی گسترده‌تر است، اما آن‌ها به وسیله تجربیات شخصی خود به اینجا رسیده‌اند - ماریسا به عنوان دختری بومی از منطقه‌ای روستایی که با او متفاوت از برادرانش رفتار می‌شد؛ و اُزوالدو به واسطه سابقه‌اش در مبارزه برای عدالت و حضورش به عنوان یک مرد در سازمانی فمینیستی.

در حال حاضر، به نظر می‌رسد که جنبش فمینیسم و فعالیت‌های مردان در راستای مبارزه